

اشاره:

دکتر احمد مهدوی دامغانی چندسال است به تدریس در دانشگاههای هاروارد و پنسیلوانیا مشغول است. شیوه ارائه دروس و رفتار شرقی او، تنی چند از دانشجویان مقطع دکتری این دانشگاهها را به تحقیق و تفحص پیرامون اسلام و تشیع علاقمند کرده است و ما مشتاق بودیم بدانیم نحوه تدریس اصول کافی و... در دانشگاه هاروارد چگونه است؟ وقتی از دکتر دامغانی خواستیم به نیویورک بیاید، با وجود بعد مسافت فروتنانه پذیرفت. در یک شب بارانی گفتگو دیرنگام آغاز شد و تا پاسی از شب ادامه یافت. در این نشست بیش از همه در باره شیوه‌های تعلیم و تربیت در دورانهای قدیم و کنونی و نقاط قوت و ضعف آن سخن گفته شد. با سپاس از ایشان و جناب آقای صادق خرازی که امکان این دیدار را فراهم کردند متن گفتگو از نظر تان می‌گذرد.

کتابخانه

به عنوان استاد ادبیات عرب و ادبیات فارسی در جامعه فرهنگی کشور مطرح هستید، باتوجه به پیشینه طولانی تدریس در دانشگاههای ایران و آمریکا و تربیت شاگردان متعددی که اکنون جزء اساتید بنام کشور هستند لطفاً به ذکر شرح حالی از زندگی خود و وضعیت تدریس در دورانهای گذشته بپردازید.

استاد مهدوی: بسم الله الرحمن الرحيم

من خودم را قابل نمی‌دانم و اگر به یک مصرع قانع باشید به قول فخرالدین عراقی:
من هیچکسم، هیچکسم، هیچکسم،
یا به قول خیام:
یک چند به کودکی به استاد شدیم
یک چند به استادی خود شاد شدیم
پایان سخن شنو که در آخر کار
از خاک برآمدیم و بریاد شدیم
بنده ۶۵ سال قبل در مشهد متولد شدم و در پای بوس آستان قدس رضوی رشد یافتم.

پدرم روحانی بود و از دامغان به مشهد آمده بود و ریش خود را در خانه مولای خودش سفید کرده بود و عمری با ذکر ولی عصر زندگی کرد و عاقبت هم در همان آستان سر به خاک گذاشت.
برحسب معمول زمانه، از پنج‌سالگی به مکتب رفتم. ویکی دوماه را صرف آموختن عم جزء کردم و به

فراگیری بسم الله الرحمن الرحيم، هوالفتاح العلیم، ویا شعری از «قدامی رازی» پرداختم بدون آنکه معنی این آیات و ابیات را بفهمم.
ما طی یک ماه و بیست روز الفبا را یاد می‌گرفتیم و یک فرمول داشتیم که براساس آن کار می‌کردیم. اگر حروف را نمی‌شناختیم صد تا چوب کف دستی، عنابی، عربی، می‌خوردیم تا مفهوم می‌شد.

بعد از آن سوره مبارکه قل اعوذ برب الناس را هجی می‌کردیم و آن را تلاوت کرده و فرامی‌گرفتیم تا می‌رسیدیم به عم جزء، وقتی آن را تمام می‌کردیم سوره اذا الشمس کورت و یا یکی از سوره کوتاه را آغاز می‌کردیم. هنوز آن آواها در گوشم مترنم است و الحمدلله هنوز هم این رسم در ایران و همه ممالک اسلامی برقرار است، در بسیاری از ممالک اسلامی مانند مکه دیده‌ام که استاد، به کودک کان باهمین روش قرآن می‌آموزد. وقتی قرآن را به نیمه می‌رساندیم (یعنی تا سوره الکهف) معلم ما را الزام می‌کرد که بدون تعلیم بخوانیم و خود غلط‌گیری می‌کرد. و شما بپذیرید که هیچ سرمایه و نعمتی و ذخیره‌ای برای فرد مسلمان بالاتر از این نیست که قرآن را در کودکی فرا بگیرد. و من هر چه دارم از دولت قرآن و از برکت همان مکتب است که در دوران کودکی می‌رفتم.

سید مرتضی در کتاب شریف «امالی» چند تفسیر و توضیح درباره یکی از احادیث نبوی آورده است که یکی از تفاسیر این است که مسلمانی که با داشتن قرآن در سینه خود، خودش را بی‌نیاز از همه چیز نداند و توانگر نشناسد، از مانیست. ولی متأسفانه قرآن در طول سالهای بعد از ۱۳۲۰ تاشروع انقلاب اسلامی مهجور بود. گویا آیه شریفه حسب حال خود قرآن است که: یارب...
اتخذوا القرآن مهجوراً...

قرآن مهجور بود و نه تنها طبقه‌ای که ظاهراً سروکار با قرآن نداشتند بلکه طبقه‌ای که الزاماً باید باقرآن حشر و نشر داشته باشند نیز، نسبت به این موضوع مسامحه می‌کردند.

نمی‌شود کسی قرآن نداند و ادعا کند که ادبیات می‌داند، هر چند که دارای هزار عنوان علمی باشد، مادام که قرآن را درست نفهمیم. در ادب فارسی به اجتهاد نمی‌رسیم، تجلیات قرآنی است که ذوق لطیف و شریف ادب فارسی را رونق و جلا بخشیده است.

مدارس جدید در فروردین ۱۳۲۰ تأسیس شد. با توجه به جمعیت، مدارس بسیار کم بود و تازه حکومت رضاخانی قدرت نمایی می‌کرد و مردم هم خیلی به مدارس دولتی حسن نظر نداشتند و گمان عمده این بود که درسها مابین بادین باشد، در مکتب، کتابهایی به خط نستعلیق و نسخ قرآنی مانند کتاب فارسی «عاق والدین» یا «سنگ تراش کوه طور» و یا اشعار موش و گربه عبید زاکانی و عروسی حضرت زهرا(س) و مناجات نامه آموزش داده می‌شد.

در سالهای قبل از واقعه گوه‌ر شاد (۵۸ سال قبل) شعائر مذهبی نزد اکثر مردم محترم بود. ماه رمضان و ماه محرم با تمام سنتها رعایت می‌شد، خیلی بعید بود که مردم هفته‌ای کمتر از سه یا چهار بار به حرم مشرف نشوند. و من هم بامادر بزرگ و پدر بزرگ به مجالس روضه می‌رفتم. و در این مجالس، وعاظ داستانهای مذهبی و سیره پیغمبر را واگویی می‌کردند. و من بسیاری از داستانهای مذهبی، مانند داستان نوح، موسی و

فرعون، ابراهیم و نمرود و در آتش انداختن آن حضرت داستانهای هجرت پیامبر، و واقعه کربلا را از طریق گوش، بدون اینکه بخوانم یاد گرفته بودم. در مکتب خانها، اصول عقاید هم تعلیم می‌دادند. در دوران ابتدایی در سال ۱۳۱۲ از من امتحان کردند و به کلاس دوم بردند، چند هفته‌ای کلاس دوم بودم، پس از آن مرا به کلاس سوم بردند، آن وقتها نماز جماعت می‌خواندیم و وقتی بچه‌ها در مدرسه به صف می‌ایستادند به حضرت رضا عرض ادب می‌کردند و دانش آموزی که خوش صدا بود چنین می‌خواند:

اللهم صل علی علی ابن الموسی الرضا المرتضی الامام التقی النقی...

از آن سالها پنجاه و اندی می‌گذرد و من از آستان صاحب خود دور افتاده‌ام، ولی به هر حال:
دورم به صورت از در دولت سرای دوست
ورنه به جان و دل ز مقیمان حضرتم

مشقهایی که از زوری کتب فارسی می‌نوشتیم عبارت بودند از نثر و شعر: مانند نان و حلوائی شیخ بهایی، یا جامع التفاسیر و داستانهای کوچکی در وصف قناعت، راستگویی، امانت و شجاعت، که چاپ سنگی بودند.

دو معلم داشتیم، مرحوم کیمیاقلم که خطاط آستانه بود و دیگری مرحوم سید جلال خوش نویس که بعد از ظهرها پیش این دو تمرین خوشنویسی می‌کردم. دیکته‌هایی نیز که به ما می‌گفتند از مرصداالعباد و کلیله و دمنه بود. در دوران ابتدایی من شاگرد اول شدم و تعدادی کتاب جایزه گرفتم، مرحوم پدرم نیز یک دوره تاریخ البرمهاله که آنوقت تمام مجله‌هایش در نیامده بود، به من هدیه کرد، و گفت: تابستان باید ناسخ التواریخ بخوانی، و من با نهایت شوق تاریخ البرمهاله را خواندم و به دبیرستان نرفته بودم که ناسخ التواریخ را تا دوره پیامبر(ص) مطالعه کردم.

چون شاگرد اول بودم می‌توانستم در مدارس دولتی ثبت نام کنم. مرحوم پدرم به دو جهت ترجیح داد به مدرسه ملی بروم، یکی اینکه احتمال می‌داد در مدارس ملی شعائر مذهبی محفوظ‌تر باشد، دیگر اینکه مدرسه‌ای که می‌خواستیم بروم مدرسه «ابن یمن» بود و رئیس آن مرحوم محمد تقی شریعتی پدر شهید دکتر علی شریعتی بود. و ایشان مقداری نزد مرحوم پدرم درس خوانده بودند.

در دبیرستان، ادبیات فارسی، عربی و فرانسه من بسیار خوب بود اما در جبر و هندسه و حساب، غالباً نمره‌های بد می‌گرفتم. فرانسه را نیز نزد طبییی کور که در فرانسه تحصیل کرده بود فراگرفتم. در ماه رجب قرار شد که من دعای یومیه شعبان و رجب و دعای افتتاح و سحر و ابوحمره را برایش بخوانم و وی به من فرانسه بیاموزد و من از برکت آن ماهها هم فرانسه آموختم و هم ادعیه ماه رجب را حفظ نمودم.

در آن سالها، من شرعاً بالغ نبودم ولی اعمال واجب را بجا می‌آوردم. در سالهای ۱۸-۱۳۱۷، مرحوم پدرم گفت که رساله عملیه بخوانم و مقلد آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی -رحمة الله علیه- شوم، خانواده‌ام مقلد آیت‌الله نائینی بودند هرچند که پدرم مجتهد بود. روزی پدرم گفت به آقا مرتضی می‌گویم مسائل طهارت و نجاست و شکایات و سهویات را به تو بیاموزد، در دبیرستان بودیم که به مدرسه سلیمان خان آمدیم، جوانی آمد که یک پالتو فاستونی بنفش رنگ با یقه شکاری به تن

آشنایی با فلسفه و تکنولوژی غرب

نباید به دور شدن از پیشینه فرهنگی بیانجامد

گفتگو با استاد احمد مهدوی دامغانی
در نیویورک

داشت، پدرم گفت، آقا مرتضی به این احمد ما رساله سید ابوالحسن را یاد بده. آقا مرتضی، مرحوم مطهری بود. خدایش رحمت کند، حدود یکماه طول کشید تا طهارت و نجاست و غسل و نماز و شکایات و دیگر احکام را گفت و بعد فرمود حج و جهاد الان به شما مربوط نمی‌شود.

دوره دبیرستان طی شد، پدرم -رحمته الله علیه- علاقه داشت که روحانی می‌شدم ولی اعتراف می‌کنم که لایق نبودم و خودم را قابل نمی‌دانستم. حدود سالهای ۱۳۱۸-۱۹ بود در شهبای تابستان عربی می‌خواندم، تقریباً مثل یک کتاب کشف‌الایات بود. پدرم سؤال می‌کرد که این آیه در کجاست و من جواب می‌دادم و گاهی اوقات مرحوم قمی، کفایی و آشتیانی که سه رکن علمی مشهد بودند، مرا امتحان می‌کردند. و من شروع کردم به فراگیری کتاب جامع‌المقدمات که شامل امثله، صرف میر، عوامل، هدایه، منطق، کبری و صمدیه است.

و این همه را نزد دو استاد، یکی سید محمود رضوی -رحمته الله علیه- و دیگری مرحوم شیخ محمدرضا خدایی دامغانی در مدرسه خیرات‌خان و پیربالان‌دوز فراگرفتم، پس از جامع‌المقدمات، کتاب سیوطی و بعد شرح‌نظام را خواندم، و مغنی و مطول را نزد مرحوم شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری (ادب دوم، متوفی ۱۲۹۸) فراگرفتم. از مشاهیر علمای شیعه کسانی چون آیت‌الله آقای سیدعلی حفظ سیستانی که در نجف تشریف دارند و یا آقای خوبی -حفظ‌الله- در درسهای ادیب حضور داشتند و از شاگردان ادیب بودند. به موازات مغنی و مطول، کتاب شرایع‌الاسلام.. محقق حلی (کتابی که ۷۰ سال از عمر آن می‌گذرد و شروح مختلفی بر آن نوشته شده است) و اصول و معالم را می‌خواندیم.

منطق مفصل‌تری به نام حاشیه ملاعبدالله را پیش مرحوم شیخ محمد ترابی (متوفی رمضان ۱۴۰۶) و استاد شیخ محمد روحانی واعظ معروف خواندم و بعد علاقمند به فلسفه شدم، در این محبت دونفر استاد بودند، یکی مرحوم آقای شیخ سیف‌الله اویسی و یکی هم مرحوم میرزا ابوالقاسم عراقی که ظاهراً روحانی نبود و کت و شلوار می‌پوشید و آب و ملکی داشت ولی در فلسفه استاد بود و من شرح هدایه میبیدی و منظومه حاج‌ملاهادی سبزواری را پیش او فراگرفتم. سطح را تمام کرده بودم و حدود درس خارج بودم. خودم را لایق آخوند شدن ندیدم. به تهران آمدم و وارد دانشگاه الهیات و بعد دانشگاه ادبیات شدم، از سال ۱۳۲۶ تا کنون معلم بودم و هنوز هم معلم هستم، و از دوره دبیرستان تا دوره دکتری ادبیات فارسی را تدریس می‌کنم.

کتابخانه
کجا دکتر گرفتید؟ : استاد درجه سالی و در

در سال ۱۳۴۰ یا ۴۱ دکتر گرفتیم، در سالهای ۳۸-۱۳۳۷ که دوره ما تمام شده بود فوق لیسانس نبود و چون من در رشته ادبیات اول شدم بنا بود به خارج اعزام شوم، اما چون زن و بچه داشتیم و مرحوم پدرم هم به این امر رغبتی نداشت. منصرف شدم و در تهران به تحصیل ادامه دادم. در تهران در درس آیت‌الله آملی و درس مرحوم محمدعلی خیابانی و مرحوم آقای رفیعی حاضر می‌شدم. در مجالس درس برخی از اعظام حوزه قم نیز حاضر می‌شدم و استفاده علمی می‌بردم (که اکنون درباره این بزرگانی که خدمتشان می‌رسیدم و کسب فیض

می‌کردم و از دنیا رفتند، مطلب و یادداشت می‌نویسم) در سال ۴۱ در اواخر درس مرحوم فروزانفر در دانشگاه الهیات و درس مرحوم همایی در دانشکده ادبیات درس می‌گفتم و استاد دکتر شهیدی (دامه افاضاته) چند واحد را درس می‌دادند و چند واحد بنده، که خداوند ایشان را حفظ کند.

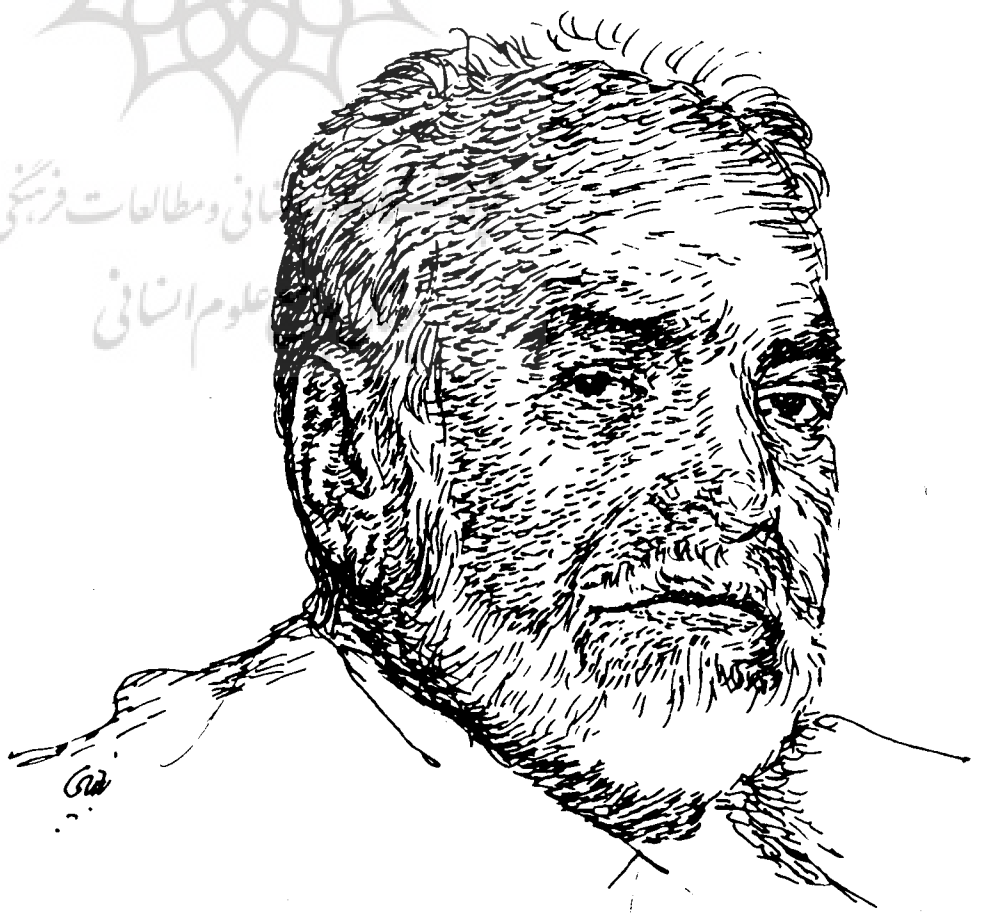
به‌رحال تا آخرین روزی که از ایران آمدم، هم دانشجویانی که دکتر شده بودند می‌آمدند و هم دیگران می‌آمدند و لطف می‌کردند. من اصولاً برای معالجه چشم به اینجا آمدم و پس از آن دو دانشگاه «هاروارد» و «پنسیلوانیا» از من دعوت کردند خدا نکند مشمول آیه شریفی باشم که از مصادیق آن بلغم باعورا است. چند سال است در آمریکا درس قال الصادق (ع) و قال امیرالمومنین (ع) می‌دهم و شاگردان من اکثر از دانشیارهایی هستند که در رشته‌های علوم شرقی تحصیل می‌کنند.

کتابخانه
چه دروسی را در :
دانشگاه‌های آمریکا تدریس می‌کنید؟

سه سال قبل اصول کافی و شرح نهج البلاغه (متن عربی) و تمهید شیخ طوسی را تدریس می‌کردم، من مفید هستم نوکری خودم را نسبت به اهل بیت اثبات کنم و دفاع و ترویج مذهب حقه شیعه را پیشه خود کنم و حتی دانشگاه «هاروارد» پیشنهاد کرد که علم کلام درس بدهم. گفتم کلام شیعه و سنت را اعم از معتزله و اشاعره درس می‌دهم. تمهید شیخ طوسی و توحید صدوق را در دانشگاه «پنسیلوانیا» تدریس می‌کنم. در این سالها سه نفر از دانشجویان مسلمان شده‌اند که عبارتند از: «خانم کریستین بروکسل» دکترای لهجه‌های عربی در مصر و کویت و سوریه. خانم «بئاتریس» آلمانی الاصل ساکن آمریکا (دکتر در شعر ابن‌رومی) و دکتر مسکبر گوبرسون که به عربی فصیح مسلط است.

در سال ۹۰-۸۹ در درس اصول کافی و تمهید شیخ طوسی به دانشجویان گفتم دلم می‌خواهد برداشت خودتان را از درس من برایم بنویسید. آنها نوشته بودند: «ما غافل بودیم از اینکه شیعه اینچنین معارف والایی دارد و ائمه شیعه (ع) به علم و عقل و تقوی عنایت داشتند و اصول کافی ما را علاقمند کرد که در دانش خود نسبت به اسلام و تشیع بازنگری داشته باشیم، اگر بنا باشد راهی را برای وصول به حقیقت در نظر داشته باشیم، تشیع نزدیکترین راه به توحید و وصول به حقیقت مطلق است».

سال قبل مشغول مقابله تفسیر کشاف ز مخشری از اهل سنت و مجمع البیان طبرسی از تشیع بودم مجمع البیان را باید با قرآن که مرحوم محسنی در اختیارم گذاشته بودند و چند کاست قرآن که هاروارد در اختیارم گذاشته بود، مقابله می‌کردم. صوت قرآن که در عمارت هاروارد می‌پیچید، یهودیان می‌آمدند و گوش می‌دادند یا به کنجکاوای یا به اشتیاق و یا هم به اصطلاح «فی قلبهم مرضا»، سی آیه تلاوت شده از روی تفسیر مجمع البیان و تفسیر کشاف و به موازات آن با تفسیر بیضاوی و تفسیر نسفی مقابله می‌شد و دانشجویانی که الان از اساتید هاروارد هستند از این تفاسیر یادداشت برداری می‌کردند و گاهی این تفاسیر ترجمه انگلیسی و فرانسوی می‌شد. اما در ترجمه گاه دچار اشکال



می‌شدیم، زیرا یا زبان من قاصر بود یا آن لغتی که در فرانسه هم معنی با کلمه انگلیسی بوده، آن معنی را نمی‌رساند و در خلال این تراجم من فهمیدم که چقدر این ترجمه آیات ناصواب و نادرست است. اما امسال درس من در دانشگاه «هاروارد» درباره نثر عربی است. نثر عربی و رسائل خوارزمی (البته خوارزمی شیعه). از اساتید هاروارد، یک دانشیار و استادیار هاروارد و یک استاد مراکشی در درسم شرکت می‌کنند. در اینجا لازم می‌بینم از استاد عربی خودم نام ببرم. مرحوم استاد عبدالحمید بدیع الزماني - رضوان الله تعالی علیه متوفی در ذیقعد ۱۳۹۸، که حدود سی سال تمام نزد ایشان درس خواندم و شاگردان من در ایران که الان فضلالی مملکت هستند دیدم که ایشان به خط خودشان استجازه‌های نوشتند که این اولین و آخرین استجازه ایشان بود و به من تقدیم کردند و مایه افتخار من است و آنچه را می‌دانم (که نمی‌دانم) بیشتر مدیون ایشانم.

بدیخته از باب اشتغالات ظاهری که داشتم به تالیف کمتر رسیدم، نوشته‌هایم همانهایی است که ملاحظه فرمودید. تصحیح و تحشیه آراء فلسفی، منابع و ماخذ. اشعار عربی، مرزبان نامه، حدود ۲۰ مقاله در نشریاتی مانند یغما، راهنمای کتاب، حقوق امروز، مقالات حقوق ادبی، کتاب مستطاب المجدی که یکی از قدیمی‌ترین کتب انساب است، بعد از قریب ۹۶۰-۹۵۰ سال در زمان سیدمرتضی و سیدرضی، نسخه آن را در کتابخانه نیویورک دیدم اما ناقص بود، و بعد به خدمت محترم حضرت آیت‌الله العظمی سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی - رضوان الله تعالی علیه عرض کردم و ایشان امر فرمودند که این کتاب را برای چاپ آماده کنم و خودشان چند نسخه ناقص را از ایران فرستادند تا نسخه کامل شد و در قم در ۸۰-۷۰ صفحه به چاپ رسید و موجب احیای این کتاب شریف شد، و مرحوم آیت‌الله مرعشی خیلی به این کتاب ابراز علاقه می‌کردند و دستخط ایشان و دو اجازه‌ای که به من مرحمت فرمودند و مقدمه مفصل ایشان آذین کتاب است. همچنین خودم به فارسی و عربی مقدمه‌ای در ۵۰ صفحه نوشتم و اکنون آنچه در دست تهیه دارم کتاب الرواة السماویة میرداماد است و همچنین رسایل ابواسحاق ساوی است.

استاد مسلم فلسفه، حکیم متاله، آقای سید جلال‌الدین آشتیانی - حفظه الله تعالی - که من سعادت داشتم در مدرسه سیهسالار با ایشان هم حجره و هم درس باشم، ایشان لطف کردند و سه نسخه خطی از شرح دعای سماء از قاضی سعید قمی را برایم ارسال داشتند و آن را نیز تا چند وقت دیگر باید شروع کنم.

الان هم در هفته، سه روز در سفر به کمبریج و هاروارد هستم. و قتم بسیار کم است و بین دو ترم اواسط دی ماه تا اواخر بهمن ماه چند مقاله را باید بنویسم.

کتابخانه

کلاسیک ما مشغولان از آثار فلسفی، عرفانی است، چرا در عصر حاضر نسل جدید و نویسندگان و هنرمندان ما از طرح

این مفاهیم روی گردانند و روز به روز این نمود در آثارشان می‌شود؟

استاد مهدوی: من راجع به قسمت دوم فرمایش جنابعالی عرض کنم که اسلوب تعلیم و تربیت تا سال ۱۳۱۰ و ۱۱ که من درک کردم، یک اسلوب جدید الولاده نبود، این اسلوب ۱۲۰۰ سال سابقه دارد. یعنی شما به قرن چهارم تا هفتم بنگرید، در آن دوران کودک در یک خانواده علاقمند به مذهب و علم، همین مسیر را باید طی می‌کرد، یعنی اول باید قرآن را فرا می‌گرفت، با قرآن بزرگ می‌شد و قرآن انیس و مونس و موجب سيطرة بر آنان بود، درست است که کتابهای دیگری نیز می‌خواندند ولی آن کتابها هم متأثر از قرآن بوده است. چون قرآن از لحاظ ظاهری در حد اعلائی فصاحت است و فراگیری زبان عربی هم برای بزرگان ما واجب بوده است. (همانطور که زبان لاتین در بعضی از کشورهای اروپایی الزامی است. در فرانسه و بلژیک لاتین به عنوان زبان دوم الزامی است.) وقتی عربی را یاد می‌گرفتند به لطافت قرآن پی می‌بردند و همه قرآن هم احکام نیست. داستان و احسن القصص نیز می‌باشد، سنایی و مولانا و کتاب مثنوی دریای معارف یا تفسیر قرآن است، سنایی رنگ و جلای قرآن نه اشعار خود داده است، و این مایه دادن به صورت داستان یوسف و زلیخا درآمده است.

هر چند که در تورات هم هست، اما این تورات محرف است و داستانهایش هم قابل تصور و تخیل اند، داستان موسی و فرعون و رود نیل، بیان اعجاز الهی است، اما تورات در مقام بیان اعجاز الهی نیست، مسایلی را عنوان می‌کند که طبع و عقل آدمی نمی‌پذیرد، اینها را عنوان کردم برای اینکه روشن شود چرا ایران از ادبیات اسلامی متأثر است و غرب از ادبیات مذهبی و مسیحی متأثر نیست یا کم متأثر است.

از نظر معارف، قرآن در همه جا انسان را به تعقل و تدبیر و سیروافی الارض دعوت می‌کند و سراسر حکمت است.

اینکه سنایی می‌گوید:

یعنی اندر دو جهان جمله تو را قرآن بس

اعتقاد جازم بزرگان ادب ماست. بنابراین اگر ما می‌بینیم شاعر بزرگ ما، استاد طوسی - رضوان الله علیه حتی در شاهنامه که کتاب اساطیری - حماسی است بیش از دویست مورد از قرآن مجید لفظ به لفظ کمک می‌گیرد و از سیره و گفتار پیامبر الهام می‌گیرد، به این خاطر است که با سنت پیامبر بزرگ شده است.

من بیش از ۲۴۰ مورد از تاثیر صریح و قطعی قرآن و حدیث در اثر فردوسی که شیعه امامی است، یاد داشت دارم. بعضی از بزرگان معاصر ما معتقدند که فردوسی شیعه زیدی است. در صورتی که فردوسی روی وصایت چند بار اطلاق می‌کند، عنوان و صی از آن شیعه است. منتبسی شاعر را گفتند چرا حضرت امیر (ع) را مدح نگفتی، گفت مدح وی بالاتر از آن است که شایسته من

باشد، زیدیه قایل به وصی نیست، و شیخین و خلیفه را می‌پذیرند، و فردوسی این را قبول نمی‌کند.

شعراي ما يا و صاف هستند يا داستانسراويا تغزل می‌کنند و یا قصیده می‌سرایند، طبعاً شاخ و برگ داستان، از قرآن به بار می‌نشیند، چون شاعر از کودکی با قرآن آشنا بوده است و قرآن دائماً با او بوده است، اغلب مضامین استفاده شده در دیوان شعرا برگرفته از قرآن است، قرآن حتی در مسایل جزئی، عواطف، حالات روحی، امید و ترس و یاس، سرکشی، خودخواهی و تکبر، تواضع وجود و بخشش، امساک، فضایل و رذایل به بهترین وجه بحث کرده است. شاعری که می‌خواهد درباره وجود و بخشش یا بخل و امساک شعر بسراید، طبعاً از قرآن متأثر است و متوسل به قرآن می‌شود.

اتفاقی نیست که سعدی می‌سراید:

برگ عیسی به گور خویش فرست
کس نیارد زبس، تو پیش فرست

این ترجمه آیه شریفه است.

وانفقوا مآزقنا کم من قبل ان یاتی احدکم الموت...

این مضمون را به چند نوع سعدی گفته است ولی مایه اصلی از قرآن است. یا سنایی که مولانا در موردش می‌گوید:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او
ما از پی سنایی و عطار آمدیم

راس و اساس کتاب حدیقه الحقیقه یا دیوان سنایی و دیگر مثنویهای او مانند سیرالعباد یا کارنامه بلخ مطالب قرآنی است. اگر چه رنگ و بسوی فلسفی یا صوفی‌گری به آن داده شده است.

حتی خود تصوف هم بدون قرآن نمی‌تواند وجود داشته باشد، من نمی‌خواهم بگویم جز قرآن در تصوف نیست، ولی مایه اصلی آن از قرآن است، بنابراین علمای بزرگ از شعرا گرفته تا بقیه، قرآن سرمایه اصلی آنها بوده است. خوب، یکی مولانا می‌شود و آن اقیانوس عظیم معارف اسلامی را خلق می‌کند و دیگری خاقانی می‌شود و شعرش را با قرآن آذین می‌کند اما کمتر بهره می‌برد.

دیوان شعراي ما را که بگشایید کمتر صفحه‌ای را می‌بینید که مضامین قرآنی در آن نباشد. در برخی از شعرا، کمالات نفسانی زیادتر است، مثل فردوسی، کسایی مروزی، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، سنایی، شیخ عطار، جامی، سعدی، حافظ و نظامی و در برخی به علت اینکه یا خود انس کمتری داشته‌اند یا به قول بدیع‌الزمان همدانی مستمع آنها فهم قرآنی نداشته، و یا شاعر امساک می‌کرده و حیفش می‌آمده است که در پای خوکان گوهر در دری را بریزد، این جلوه کمتر است. تا وقتی سیستم آموزش ایرانیان تغییر پیدا نکرده بود، مضامین قرآنی در آثارشان متجلی بود. حتی در قرن بیستم، شاعری مثل ایرج میرزا، که شاعری بذله‌گو و فکاهی‌نویس و پومو است که وصف اندام و اعضای زن و مرد را می‌کند که این در آثار افرادی دیگر چون سنایی، عبیر و صابر هم هست، خاصه در شعر دوران غزنوی و

سبک خراسانی فراوان به چشم می‌خورد، همین ایرج میرزای شازده، در همین دیوان که از او موجود است، فکر می‌کنید چقدر از قرآن استفاده کرده است؟ از احادیث علی (ع) چقدر استفاده کرده است و معلوم می‌شود اینان قرآن را خوانده‌اند، و یا داستان موش و گربه عبید زاکانی که داستانی است عامیانه، از قرآن بهره‌های فراوان برده است.

اما امروزه بین ادبا و قرآن فاصله افتاده است، و حالا الحمدلله بعد از انقلاب، که برای احیای قرآن صورت گرفت، شاهد بهر موری شاعران از قرآن خواهیم بود، آثار پنجاه سال دیگر گواه خواهد بود، زیرا ادبای پنجاه سال دیگر از دو حال خارج نخواهند بود، یا یک عده فرنگ رفته‌هایی هستند که به کلی با دین بیگانانند، (اشتباه نشود، در میان فرنگ رفته‌ها آدم‌هایی هم هستند و بودماند مانند دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ زمان مصدق که شاگرد ادیب نیشابوری بود و دین خودش را نیز حفظ کرد منظور ما همه فرنگ رفته‌ها نیستند، بلکه منظور کسانی هستند که در زندگی‌شان دین موضوعیت نداشته است.) و یا ادبایی خواهند آمد با آثاری برگرفته از قرآن و احادیث و رسالتی که به عهده انسان و شاعر است.

اینکه در این چند دهه قرآن در آثار شاعران ما وجود نداشت، به این خاطر بود که مدارس دولتی، دانش‌آموزان را با اسلام بیگانه بار می‌آوردند، حتی دانشجویانی در دوره دکتری ادبیات سراغ داشتیم که با قرآن آشنا نبودند. عروس دولت قرآن، از کسی که سینماش از زنگار خالی نباشد، چهره پنهان می‌کند، به قول سنایی: وقتی اینها روی گسردان شدند، او هم روی برمی‌گرداند، در نتیجه مردم با قرآن بیگانه می‌شوند.

ادیب امروز، از بالزاکو چخوف و شکسپیر دلیل می‌آورد اما قرآن و معراج السعاده را نخوانده است، اغلب رمانهای غربی را خوانده است اما با روایات اسلامی بیگانه است. وقتی آموزش سنتی رایج بود، ما مکلف به خواندن حدیث و قرآن بودیم در کلاسهای تابستانی صد کلمه مولا را می‌خواندیم که رشید و طواط، گفتار حضرت علی (ع) را به شعر درآورده بود، و یا اشعار عربی می‌خواندیم.

الناس موتا و اهل العلم احياء، از آن دوران شصت سال می‌گذرد اما مایه باقی است، بعدها درس و متد خواندم، اما از قرآن و احادیث سودها و بهره‌ها بردم. این سنتی بوده است که ۱۲۰۰ سال حاکم بوده است و بر اثر همان سنت، ابن سینا، خواجه نصیر، فردوسی و سعدی بروز کرده‌اند. باید عالم امروز، با فلسفه غرب، علوم و تکنولوژی غرب آشنایی داشته باشد اما به پیشینه خودمان هم نباید پشت کنیم به قول حافظ:

آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد.

معنویات را نمی‌شود از مردم گرفت، و این معنویات در سایه مجاهدات قرآن به سر زبانها افتاد، ده سال قبل اگر کسی عطسه‌ای می‌کرد و الحمدلله می‌گفت مسخره‌اش می‌کردند ولی در نسل قبل، این امری عادی بود. امروزه توی روزنامه‌ها و مطبوعات انالله و انا الیه راجعون را اشتباه می‌نویسند باید انشاء قرآنی داخل زبان مردم شود

و به قلم بیاید تا ادبیات رنگ قرآنی به خود بگیرد.

کهننگار

بعضی بر این باورند که فضای باز سیاسی، فضای باز فرهنگی و بی‌بندوباری فرهنگی رابه‌ار مغان می‌آورد. با توجه به آشنایی شما با فضای آزاد غربی و چاپ کتاب و نشریه در دنیا، و همچنین آشنایی شما با پیشینه پربرابر فرهنگی آیدر ایران هم می‌شود این فضا و جو آزاد را ترویج کرد؟

استاد مهدوی: بنده نه سیاستمدار و نه جامعه‌شناسم، اما چون متاع کفر و دین بی‌مشرتی نیست، یکی این و یکی آن را پسندد. من این را می‌خواهم بگویم که آیا انصاف است که یک سوم جمعیت کشورمان که نونهالان هستند و کامشان با اذان و صوت قرآن برداشته شده است مورد هجوم فرهنگ و سیاست غربی قرار بگیرند؟ آیا پدر و مادرها احساس مسئولیت نمی‌کنند؟ اگر در ایران یک نظام دقیق تربیتی نباشد و نونهالان تربیت صحیح نشوند، جامعه منحرف می‌گردد.

خاصه با این گرفتاریهایی که در جهان امروز پیدا شده است و فرهنگ تبلیغات و تخدیرات حاکم شده است، همانطور که دولت در مورد مشکل اعتیاد تلاش می‌کند باید در مقام مبارزه با «مخدرات فکری» هم برآید. چرا جوان ۱۴-۱۳ ساله امروزی به جای داستان راستان مرحوم مظهری رمانی را بخواند که بر اساس روابط جنسی نوشته شده است و در نتیجه فکرش مسموم شود؟ آیا نباید برای ریاضت و حمایت افکار، دستگاه و موسسه‌های وجود داشته باشد؟ پدر و مادرها باید بیشتر متوجه باشند. من معنای فضای باز سیاسی را نمی‌فهمم یعنی چه؟ فضای سیاسی محدودهای دارد یا خیر؟ آیا این محدوده باید در چهارچوب احترام به قانون اساسی باشد یا خیر؟ مقررات این کشور می‌گوید که افراد تابعه این کشور در انتخاب شغل، مذهب، سخن گفتن و شنیدن و خواندن و نوشتن آزادند. اما در مملکت ما چنین نباید باشد، فضای آزاد نباید در حدی باشد که با اصول و مقررات که مایه قوام و دوام مملکت است معارضه داشته باشد. در قانون اساسی مذهب رسمی مذهب شیعه حقه جعفریه اثنی عشریه است،

نه تمامی مذاهب. آیا در مملکت ما قوانین جزایی جدای از قوانین اسلامی و تعزیرات است؟

مگر می‌شود اجازه داد کسی علیه مقدسات و معتقدات اسلامی قیام کند و با اسلحه قلم برخلاف اعتقادات مردم و مذهب مطلب بنویسد؟ آیا می‌شود جواز نشر هر مجله‌ای را داد که باعث مسموم شدن افکار جوانان شود؟ طبعاً باید دستگاهی متولی باشد و به این مسایل رسیدگی کند، اما ناگفته نماند که نباید قوه خلاقه هنرمند نقاش، بازیگر، قصه‌نویس و نویسنده گرفته شود، بلکه باید در راه معقوله هدایت شود. همانگونه که اکنون مذاهب آسمانی در کنار یکدیگر به سر می‌برند و امنیت جسمی و ملی وجود دارد، آن چیزی هم که به سلامت روحی فرزندان مملکت صدمه می‌زند باید کنترل شود. من مخالف آزادی قلم نیستم، اما آزادی هم به معنای گفتن هر چیزی نیست. قرآن می‌فرماید: لا یحب الله الجهر بالسوء من القول خداوند دوست ندارد حرف لاهو بلند بلند گفته شود، والذین عن اللغو معرضون

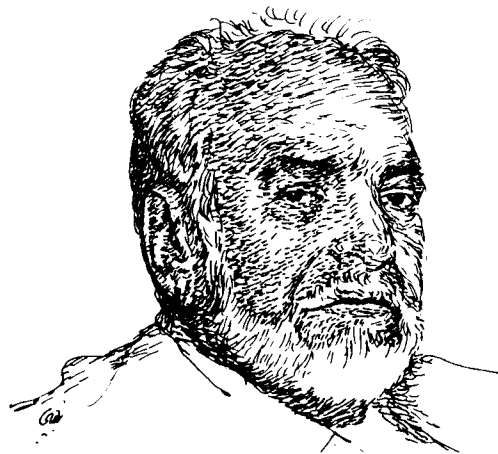
باید حد و معیاری وجود داشته باشد، البته فکر نمی‌کنم روشنفکران ایرانی آن قدر بی‌مبالات باشند و مسایلی را که به سلامت روح جوانان خودشان صدمه می‌زند، روی کاغذ بیاورند.

در اروپا و آمریکا، سطح سواد عمومیت دارد، و برای هر کس چیزی معین نوشته می‌شود، و اینگونه نیست که کتابی که نوشته می‌شود در دسترس همه باشد، و آنقدر توانایی دارند که تصمیم بگیرند که چه چیزی را بخوانند و چه چیز را نخوانند. در کشور فرانسه اطلاع دارم که هر گاه کسی مطلبی بنویسد و موجب هتک حرمت فرد یا گروهی شود و شکایت گردد، جلو این مطلب و عمل را می‌گیرند در «لوموند» آقایی بنام Bguro مطلبی نوشت و بخصوص نام ایران را مورد حمله قرار داد و به غلط نتیجه‌گیری کرده بود که احکام اسلام قابل اجرا نیست. رئیس انجمن دوستی مهاجرین و انجمن اسلامی آنجا به دادگاه شکایت کردند و جلوگیری شد، در فرانسه فیلم پورنو نشان نمی‌دهند و در سینماها و رستورانها از ورود کسانی که صحت اخلاق عمومی را به خطر می‌اندازند، جلوگیری می‌شود. این مسائل قابل طرح و شکایت است، باید دستگاهی باشد که بر این امور نظارت و به سلامت جامعه اشراف داشته باشد.

هنوز در مملکت ما عاشورا و رمضان وجود دارد و نزد اکثر مردم سنتهای اسلامی محترم شمرده می‌شود. نباید چیزهایی نوشت که جوانان و نوجوانان تحریک شوند، و اتفاقاتی که در اینجا مشاهده می‌شود در آنجا بروز کند، در ایران حیا و متانت و حجاب حکم فرماست، وضع ایران با دیگر کشورها قابل قیاس نیست، و نمی‌توان در آنجا چیزی را که خلاف سنت و اعتقادات و باورهاست، آموزش داد.

کهننگار

استاد! مایل بودم راجع به ادبیات غرب و چند و چون آن نیز بهرسم. اما عقربه‌های ساعت از دوونیم شب هم گذشته است. بهر حال بسیار سپاسگزارم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی